

رستم پهلوان

یکی بود یکی نبود

در زمانهای خیلی قدیم ایران پادشاهی به نام کیکاووس داشت که خیلی هوس باز بود و هر روز هوس یک کار عجیب و خطرناک می کرد. یک روز هوس می کرد پرواز کند، یک روز هوس می کرد به مازندران، سرزمین دیوها، سفر کند و به حرف هیچ کس هم گوش نمیکرد. هر چه به او گفتند مازندران خطرناک است گوش نکرد و بالاخره با لشگری از ایرانیان به آنجا رفت و به محض وارد شدن به دست دیوها اسیر و در قلعه ای ترسناک زندانی شدند.

خلاصه مدتی گذشت و ایران بدون پادشاه ماند و هرج و مرج در ایران شروع شد. بزرگان کشور پهلوان بزرگ جهان رستم را خبر کردند تا به مازندران برود و ایرانیان را آزاد کند. رستم که در اوج جوانی بود به خاطر ایران و ایرانیان قبول کرد که به این سفر خطرناک که باید از ۷ مرحله سخت برای رسیدن به آنجا می گذشت، سفر کند.

رستم برای رسیدن به مازندران سختی های زیادی کشید و چند بار نزدیک بود جانش را از دست بدهد. اما بالاخره بعد از شکست دادن دیو سپید در آخرین مرحله توانست کیکاووس و ایرانیان را از آن قلعه خطرناک و ترسناک نجات دهد و همگی به سلامت به ایران برگشتند.

اقتباس از: شاهنامه فردوسی

بازنویسی: نسیم بهمن

دانشنا

